

عائنی باد و چهره

سیری در احوال و آثار
محمد شبستری

صمد موحد



نستعلیق

عارفی با دو چهره

سرشناسه:	موحد، صمد
عنوان و پدیدآور:	عارفی بادو چهره: سیری در احوال و آثار محمود شبستری؛ صمد موحد.
مشخصات نشر:	تهران، نشر ماهی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری:	۱۲۴ ص.
شابک:	ISBN 978-964-209-350-2
یادداشت:	فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
موضوع:	شبستری — محمود بن عبدالکریم، ۶۸۷-۷۲۰ق. — نقد و تفسیر.
موضوع:	شعر عرفانی فارسی — قرن ۸ق. — تاریخ و نقد.
موضوع:	Sufi poetry, Persian — 14th century — History and criticism
رده‌بندی کنگره:	PIR ۵۵۰۴
رده‌بندی دیویی:	۸ فا ۱ / ۳۲
شماره‌ی کتابخانه‌ی ملی:	۶۱۲۷۱۵۶

عارفی با دو چهره

سیری در احوال و آثار محمود شبستری

صمد موحد



نشر ملی

تهران

۱۳۹۹

عارفی با دو چهره

صمد موحد



پاییز ۱۳۹۹
نسخه ۱۵۰۰

چاپ اول
تیراژ



حسین سجادی
مستطقی حسینی
نرگس صلواتی
گرافیک گستر
صنوبر
آرمانسا

مدیر هنری
ناظر چاپ
حروف نگار
لیتوگرافی
چاپ جلد
چاپ متن و صحافی



شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۰۹-۳۵۰-۲
همه ی حقوق برای ناشر محفوظ است.



نشر ماهی

تهران، خیابان انقلاب، روبه روی سینما سپیده، شماره ی ۱۷۶، واحد ۴

تلفن و دورنگار: ۶۶۹۵۱۸۸۰

www.nashremahi.com

فهرست

مقدمه:	حوزه‌ی عرفانی تبریز	۷
فصل اول:	درباره‌ی احوال و آثار محمود شبستری	۹
فصل دوم:	در کسوت متکلمان	۱۹
	بررسی گوشه‌هایی از سعادت‌نامه	۲۹
	خاستگاه و سیر فلسفه	۲۹
	نقد فلسفه و فیلسوفان	۳۴
فصل سوم:	جمع میان دو عارف	۵۳
	ساختار اندیشه‌ی عرفانی شبستری	۵۴
	مراتب شناسایی	۶۰
	شناسای چه آمد عارف آخر؟	۶۳
	جمع میان دو نگرش	۶۸
	زبان اهل دل	۷۱
	نمود و همی از هستی جدا کن	۷۷
	به هر لحظه جوان این کهنه‌پیر است	۸۸
	که باشم من مرا از من خبر کن	۹۱
	دو پاسخ به یک سؤال	۹۳
	که را گوئیم کو مرد تمام است؟	۹۵
منابع		۱۱۱
فهرست تفصیلی مطالب		۱۱۵
نمایه		۱۱۹

از قرن پنجم هجری، در میان شهرهای آذربایجان، به علل سیاسی و اقتصادی، کانون اصلی فرهنگ و ادب و مرکز عمده‌ی تجمع مشایخ و دانشمندان آن سامان تبریز بود؛ شهری که محیط علمی و عرفانی و مدارس و خانقاه‌های آن رونق و اعتباری قابل توجه داشت و طالبان علم و معرفت را از هر کران به سوی خود می‌خواند. روی آوردن بزرگانی از نواحی دیگر ایران به تبریز و ماندگار شدن شماری از آن‌ها نمایانگر محیط فرهنگی مساعد و شهرت پیران و مشایخ آن دیار در خارج از منطقه‌ی آذربایجان است.

پیشینه‌ی حوزه‌ی عرفانی تبریز به نیمه‌ی دوم قرن سوم هجری می‌رسد. بنا بر روایات، «مقدم مشایخ تبریز» عارفی است به نام ابواسحق ابراهیم جَوینانی. جَوینانی مرید و پرورده‌ی بایزید بسطامی بود و پس از بازگشت از خراسان، تا ۲۷۵ یا ۲۷۷ که سال وفات اوست، در صومعه و مسجدی که در محله‌ی چَرَن‌داب تبریز داشت، به تربیت سالکان و طالبان مشغول بوده است. آورده‌اند که ابواسحق، به وقت جدایی از پیر خود، «التماس وصیتی» می‌کند. بایزید می‌گوید با مردم تبریز اختلاط بسیار مکن، اما از مجذوبان ایشان غافل مباش.^۱

از سخن بایزید چنین برمی‌آید که در آن زمان و پیش از بازگشت ابراهیم جَوینانی به تبریز، مجذوبان و شوریدگانی در آن شهر بوده‌اند، مجذوبانی که در دوره‌های بعد معمولاً بابا نامیده می‌شوند. بنابراین شاید قدمت و پیشینه‌ی تصوف حوزه‌ی تبریز به سال‌هایی بس پیش‌تر از نیمه‌ی دوم قرن سوم برسد.

چنان‌که از روضات الجنان ابن کربلایی برمی‌آید، تصوف حوزه‌ی فرهنگی تبریز — که شامل خود تبریز و آبادی‌های اطراف آن مانند صوفیان، شبستر،

خسرو شاه، دهخوارقان، بادامیار، سیس و کُجُجان است — با ابراهیم جُوینانی با می‌گیرد و در قرن پنجم با کوشش پیرانی مانند باله‌خلیل صوفیانی و خواجه محمد خوشنام — که هر دو از مریدان و شاگردان اخی فرج زنجانی بوده‌اند — گسترش می‌یابد و نهادینه می‌شود. دوران شکوفایی حوزه‌ی عرفانی تبریز از اواخر قرن ششم تا نیمه‌های قرن هشتم است. در این فاصله، با چهره‌هایی مانند بابا فرج تبریزی، بابا حسن سرخابی، خواجه محمد کُجُجانی و ابوبکر سله‌باف مواجه می‌شویم که همه از آشنایان عالم معنی و راهیان طریق عشق و معرفت‌اند. اوج این دوره را در محمود شبستری می‌توان دید که آثار او (گلشن راز و رساله‌ی حق الیقین) نمایانگر راه‌یافتن جهان‌بینی ابن عربی و عرفان نظری شارحان نوشته‌های او به حوزه‌ی تبریز است.

شبستری — نامورترین عارف نیمه‌ی اول قرن هشتم آذربایجان — علاوه بر منظومه‌ی گلشن راز که زبانزد اهل حکمت و عرفان است، منظومه‌ی ناقم‌دیگری به نام سعادت‌نامه دارد که چندان شناخته نیست. نوشته‌ی حاضر گزارش تحلیلی گوشه‌هایی از آرا و عقاید ابن عارف از منظر این دو منظومه — به صورت دو بخش جداگانه — است. پیش از گزارش مذکور، نگاهی گذرا به احوال و آثار شبستری بی‌مناسبت نخواهد بود.

فصل اول

درباره‌ی احوال و آثار محمود شبستری

از جزئیات زندگی سعدالدین محمود بن عبدالکریم شبستری چندان چیزی معلوم نیست و نوشته‌ی تذکره‌نگاران نیز از اشاراتی مجمل و مشابه تجاوز نمی‌کند. همین قدر می‌دانیم که:

۱. سال‌های زندگی او با حکومت سه تن از فرمانروایان مغول ایران (ایلخانان) — یعنی غازان‌خان (۶۹۴-۷۰۳ ق.) و الجایتو (۷۰۳-۷۱۶ ق.) و سلطان ابوسعید (۷۱۶-۷۳۶ ق.) — همزمان بود. در این دوره، که «عصر شکوفایی و آبادی آذربایجان است، ثروت متصرفات ایلخانی همه به آذربایجان و تبریز سرازیر می‌شد و موجب ایجاد آبادی‌ها، بناها، کاخ‌ها و مساجد می‌گردید. مخصوصاً حکومت غازان‌خان و وزارت خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی شهر تبریز را بسیار آباد و ثروتمند ساخت»^۱.

بدین ترتیب، تبریز — که تختگاه اصلی فرمانروایان ایلخانی بود — به اوج شکوه و آبادانی رسید و مرکز علم و تجارت و صنعت گردید. مدرسه‌ها و خانقاه‌های آن رونق یافت و کانون عمده‌ی دانشمندان و هنرمندان و مشایخ صوفیه شد. نگاهی به سفینه‌ی تبریز — که گردآورنده و کاتب آن ابوالمجد محمد بن مسعود تبریزی، شاگرد مستقیم شبستری بوده است — میزان فعالیت‌های فرهنگی و علمی و ادبی محیط زندگی شبستری را نشان می‌دهد و حاکی از روحیه و علایق مردمان فرهیخته‌ی تبریز آن دوران است.

در چنین محیط اجتماعی و فرهنگی مساعدی است که محمود شبستری پرورده می‌شود و علوم رسمی زمان خود را فرا می‌گیرد. آثار باقی‌مانده از او گویای تبحر و تسلط وی بر قرآن، حدیث، کلام، فقه و مخصوصاً معارف صوفیه است.

۱. زریاب خویی، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج. ۱، مدخل «آذربایجان»، ص. ۲۰۶.

۲. بیش‌تر تذکره‌نویسان سال وفات شبستری را ۷۲۰ هجری و مدت عمرش را سی و سه سال نوشته‌اند، اما قرائنی در دست است که نشان می‌دهد مدت زندگانی او بیش‌تر از سی و سه سال و تاریخ وفاتش بعد از ۷۳۷ هجری بوده است: ابوالمجد محمد بن مسعود، گردآورنده‌ی سفینه‌ی تبریز در پایان کتاب خود (ص. ۷۳۳) یادآور می‌شود که سعدالدین محمود شبستری استاد او در علم حدیث بوده و در پانزدهم ربیع‌الاول ۷۲۵ هجری اجازه‌ی روایت حدیث و دیگر مسموعات خود را به وی داده است. یادداشت ابوالمجد، که خود شاگرد مستقیم شبستری است، مسلم می‌دارد که شیخ در تاریخ ۷۲۵ زنده بوده است.^۱

از سوی دیگر، حافظ حسین کرلایی، نویسنده‌ی روضات الجنان در ذیل شرح حال مختصر شبستری (۹۱/۲) می‌نویسد:

در بالای سر حضرت شیخ سعدالدین محمود، مرقد و مزار بزرگی است مولانا بهاءالدین نام او... چنین مشهور است که مولانا سعدالدین محمود خود وصیت فرموده‌اند که مرا پای حضرت شیخ بهاءالدین رحمه‌الله بگذارید. وفات مولانا بهاءالدین در شهر سنه‌ی سبع و ثلاثین و سبعمأة (۷۳۷) واقع شده.

بدین ترتیب، به شرط درستی این روایت، تاریخ وفات شبستری باید پس از سال ۷۳۷ هجری باشد.

۳. شبستری به روال صوفیه اهل سیر و سفر بود. در این مسافرت‌ها با علما و مشایخ نواحی مختلف مصاحبت داشته و از بررسی و مطالعه‌ی فتوحات مکیه و فصوص الحکم ابن عربی چیزی فروگذار نکرده است:

در سفرها به مصر و شام و حجاز
کردم ای دوست روز و شب تک و تاز
علما و مشایخ این فن^۲
بس که دیدم به هر نواحی من
از فتوحات و فصوص حکم
هیچ نگذاشتم ز بیش و ز کم
(سعادت‌نامه)

۱. سفینه‌ی تبریز، مقدمه‌ی عبدالحسین حائری، ص. شش و هفت.

۲. مقصود از «این فن» یا «دانش توحید» علم خداشناسی و دقایق مربوط به معارف الهی و الهیات صوفیانه است که در دوره‌های بعد عرفان نظری نامیده می‌شود.

بنابر این احتمال می‌رود که آشنایی او با نوشته‌های ابن عربی و شاید تألیفات صدرالدین قونوی، علاوه بر تبریز، در نواحی شام (دمشق) و مصر بوده و از شاگردان با واسطه‌ی ابن عربی و صدرالدین که در آن نواحی می‌زیسته‌اند استفاده کرده باشد.

صدرالدین قونوی به مریدان و شاگردان نزدیک خود سفارش کرده بود که پس از مرگ او اگر بتوانند، به شام مهاجرت کنند و نوشته‌های او را نیز در اختیار عقیف‌الدین تلمسانی — وفات در ۶۹۰ ق. — از شاگردان ممتاز صدرالدین و از شارحان فصوص ابن عربی که به جانب شام و مصر رفته بود — قرار دهند، به شرط آن که آن‌ها را به کسانی که صلاحیت دارند تدریس و تبیین کند.^۱

علاوه بر این، بعید نیست که شمس‌الدین اسماعیل بن سَوَدَکین (وفات در ۶۴۶ ق.)، شاگرد خود ابن عربی — که شرحی بر فص ادریسی و تعلیقاتی بر کتاب التجلیات الالهیه‌ی ابن عربی نوشته است — در آن نواحی شاگردانی تربیت کرده باشد که به نوبه‌ی خود حافظ و مدرّس و مبلغ آثار و افکار ابن عربی بوده‌اند.

۴. پس از این سیر و سیاحت، شبستری به تبریز بازمی‌گردد و مقیم می‌شود و به «تدریس و تألیف و دادن بند (وعظ و تذکیر)» روزگار می‌گذراند. از یادداشت ابوالمجد در سفینه‌ی تبریز چنین برمی‌آید که شیخ علاوه بر تبحر در معارف صوفیه و تدریس و تعلیم آن‌ها، درس حدیث نیز می‌گفته و در این فن از مشایخ اجازه به شمار می‌رفته است.

۵. از استادان و مشایخ شبستری دو تن را می‌شناسیم: یکی بهاء‌الدین یعقوب تبریزی، و دیگری شیخ امین‌الدین.

درباره‌ی بهاء‌الدین یعقوب مختصر اشارتی در کتاب روضات الجنان (۹۱/۲) می‌یابیم که «استاد شیخ بوده و با هم به زیارت بیت‌الله الحرام رفته‌اند». زنده‌یاد عبدالعلی کارنگ در کتاب آثار باستانی آذربایجان شرقی (۴۰۲-۴۰۳/۱) زنجیره‌ی مشایخ شبستری را بدین گونه آورده است: شیخ محمود شبستری، مرید

۱. ر.ک: صدرالدین قونوی، فکوک، ترجمه‌ی محمد خواجوی، مقدمه‌ی مترجم، ص. بیست و شش تا بیست و هشت.

بابایعقوب، و او مرید باباحسن سُرخابی، و او مرید پیر محمد مشهور به پیر همه، و او مرید پیر صدیق، و او مرید بابا احمد شادبادی، و او مرید خواجه محمد خوشنام، و او مرید اخی فرج زنجانی (متوفی ۴۵۷ ق.).

ولی در صحت این زنجیره باید تأمل کرد، زیرا از یک سو غی دانیم آیا بابایعقوب — که در این شجره نامه از مریدان باباحسن سُرخابی محسوب شده است — همان بهاء الدین یعقوب تبریزی است یا شخص دیگری است؟ از سوی دیگر، فاصله‌ی زمانی میان شبستری و باباحسن سُرخابی را، که در ۶۱۰ هجری وفات یافته است^۱، مشکل بتوان با یک واسطه (بابایعقوب) پر کرد، مگر آن‌که بابایعقوب عمری بیش از صد سال یافته و شبستری نیز دوران کهولت و فرسودگی او را درک کرده باشد.

اما درباره‌ی شیخ امین الدین تا پیش از انتشار سفینه‌ی تبریز همین قدر می دانستیم که از جمله‌ی استادان شبستری و پاسخگوی مشکلات فکری و روحی او بوده است، چنان‌که در سعادت نامه می خوانیم:

شیخ و استاد من امین الدین دادی الحق جواب‌های چنین
من ندیدم دگر چنان استاد آفرین بر روان پاکش باد

این شیخ امین الدین به احتمال بسیار باید همان مولانا حاجی امین الدین باله^۲ یا امین الدین الحاج بله (باله) تبریزی باشد که از علما و مشایخ بنام تبریز به شمار می رفت و مجلس درس و بحث و تذکیر داشت. حاجی بله از پیران اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم حوزه‌ی تبریز بود و به روایت فرزندش، شرف الدین عثمان، در رمضان سال ۷۲۰ هجری در دمشق وفات یافته است.^۳

امین الدین باله علاوه بر تصوف، در فقه و اصول و کلام و منطق و عروض نیز دست داشت و تألیفاتی در این زمینه ها دارد. در سفینه‌ی تبریز سیزده اثر از حاجی بله مندرج است که از آن جمله امالی اوست. امالی حاجی، به نام اللطائف اللثالی حاوی اشعاری به فارسی دری و فهلویاتی به زبان آذری از شاعران و فهلوی گویان تبریز است که اغلب ناشناخته اند.

۱. روضه‌ی اطهار (مزارات تبریز)، ۹۲. ۲. روضات الجنان، ۱/۱۵۴.

۳. ر.ک: سفینه‌ی تبریز، مقدمه‌ی عبدالحسین حائری، ص. هفت.

حاجی‌بله شعر نیز می‌سرود؛ گردآورنده‌ی سفینه‌ی تبریز، در بخش «خلاصة الاشعار فی الرباعیات» چهار رباعی از سروده‌های او را آورده است.^۱ ابن‌بزاز در فصل هشتم از باب اول کتاب صفوة الصفا (ص ۱۶۸-۱۶۹) از شخصی به نام مولانا امین‌الدین حاجی‌بله تبریزی نام می‌برد که از «نحاریر زمانه» بود. امین‌الدین در سفری که به گیلان داشت طریقه و روش شیخ زاهد — استاد صفی‌الدین اردبیلی — را می‌یستند و به «ابرام» و اصرار از زاهد پیر اجازه‌ی توبه و تلقین ذکر به طالبان تبریز را می‌گیرد. روایت بالا حاکی از آن است که شیخ زاهد از کار خود خشنود نبود و به همین جهت، صفی‌الدین مأمور می‌شود که اجازه‌ی مذکور را از امین‌الدین بازستاند.

به نظر می‌رسد این شخص همان امین‌الدین حاجی‌بله است که شبستری در منظومه‌ی سعادت‌نامه از او به عنوان شیخ و استاد خود یاد می‌کند، زیرا خصوصاتی که در صفوة الصفا و سعادت‌نامه برای امین‌الدین حاجی‌بله ذکر می‌شود همانند است.

از نظر صفی‌الدین، امین‌الدین مردی بود «در مفاوز جان‌ریای بیابان ریاض قدم نانهاده و در مهالک محاربه‌ی نفس و شیطان نافتاده و در بوت‌های جان‌گداز وجود خود را نگذاخته و از دریای تصفیه طهارت نساخته»^۲، و به همین جهت شایستگی لازم را برای این که از خلفای شیخ زاهد محسوب شود و از او اجازه‌ی توبه و تلقین ذکر و ارشاد طالبان را بستاند نداشته است.

روایت ابن‌بزاز نشان می‌دهد که امین‌الدین با این که از «نحاریر زمانه» بود، یعنی از علوم متداول اسلامی آن دوره — از جمله تصوف — بهره‌ی کافی داشت (چنان‌که آثار منقول از او در سفینه‌ی تبریز مؤید این مطلب است)، اما مراحل و منازل طریقت را به طور کامل و چنان‌که باید، زیر نظر استاد، طی نکرده بود.

از سعادت‌نامه‌ی شبستری و سفینه‌ی تبریز نیز همین اندازه برمی‌آید که امین‌الدین متبحر در علوم اسلامی و از آگاهان افکار و تعلیمات ابن‌عربی بود و به همین جهت، شبستری مشکلات خود را در باب آثار ابن‌عربی با او در میان می‌نهاد.

شاید بتوان گفت که شبستری در دوران تحصیل از محضر حاجی‌بله بهره‌مند

۱. سفینه‌ی تبریز، ص. ۵۹۶، ۶۰۴، ۶۰۸ و ۶۱۲. ۲. صفوة الصفا، ۱۶۹.

شده و پس از آن برای طی مقامات و منازل سیر و سلوک عملی، صحبت و تربیت بهاءالدین یعقوب را اختیار کرده است. به این ترتیب، می‌توان امین‌الدین حاجی‌بله را شیخ و استاد وی در علوم اسلامی و تصوف نظری دانست، و بهاءالدین یعقوب تبریزی را پیر و مرشد او در عرفان عملی و دقایق سیر و سلوک محسوب کرد. سفر حج شبستری در مصاحبت بهاءالدین یعقوب و سفارش او که در «پای» بهاءالدین به خاک سپرده شود حاکی از چنین رابطه‌ای است.

۶. از شاگردان مسلّم شبستری ابوالمجد محمد بن مسعود، گردآورنده‌ی سفینه‌ی تبریز، را می‌توان نام برد که شیخ اجازه‌ی روایت حدیث به او داده است. ابوالمجد از استاد خود به «المولی المعظم، الامام الاعظم، زبدة المحققین و زایر بیت‌الله» تعبیر می‌کند. نوشته‌ی او از یک سو نشان‌دهنده‌ی مقام علمی و عرفانی شبستری نزد صوفیه‌ی حوزه‌ی تبریز است، و از سوی دیگر حاکی از سفر شیخ به حجاز و زیارت خانه‌ی خداست که به نوشته‌ی روضات الجنان در ملازمت بهاءالدین یعقوب تبریزی بوده است. توصیف شبستری به «زبدة المحققین» از باب تعارفات معمول نیست، زیرا این که پیران «کار دیده»ی تبریز پاسخ سؤالات حسینی هروی را از شبستری خواسته‌اند تبحر و تسلط و صاحب‌نظر بودن او را در معارف صوفیه تأیید می‌کند:

در آن مجلس عزیزان جمله حاضر بدین درویش هر یک گشته ناظر
یکی کو بود مردی کار دیده ز ما صد بار این معنی شنیده
مرا گفتا جوابی گوی در دم

(گلشن راز)

۷. شبستری نیز مانند اکثر مردم آذربایجان آن روزگار پیرو مذهب سنت و جماعت بود و در آرا و عقاید کلامی به اشاعره تمایل داشت. در منظومه‌ی سعادت‌نامه — که در زمینه‌ی مسائل و مباحث کلامی است — از ابوالحسن اشعری به «امام انام» تعبیر می‌کند و بر روان او درود می‌فرستد:

صد هزاران درود باد و سلام بر روان مبلّغان پیام
آنگهی بر روان شیخ کلام بوالحسن اشعری، امام انام

۸. شیخ با این‌که مردی با اسم و رسم است ولی از این شهرت بیزاری می‌جوید و آرزوی مُجُول و گمنامی می‌کند تا مبادا او را با مدعیان ارشاد و خامان رهنرفته و داعیه‌داران خائقا‌هی اشتباه کنند. از انحطاط و ابتدال تصوف و آلودگی‌های متصوفه‌ی روزگار خود ناخشنود است و از این‌که ریاکاران و ناهلان متصدی مناصب‌اند و کج‌روی‌ها و کژاندیشی‌ها چهره‌ی راستین تصوف را خدشه‌دار کرده است شکوه‌ها دارد:

فتاده سروری اکنون به جُهل	از این گشتند مردم جمله بدحال
بین اکنون که کور و کر شبان شد	علوم دین همه بر آسمان شد
نماند اندر میانه رفیق و آرم	غمی دارد کسی از جاهلی شرم
همه احوال عالم باژگون است	اگر تو عاقلی بنگر که چون است
کسی کز باب ^۱ لعن و طرد و مَقْت ^۲ است	پدر نیکو بُد اکنون شیخ وقت است
کنون با شیخ خود کردی تو ای خر	خری را کز خری هست از تو خرتر
چو او لایعرف الهیر ^۳ من الیر	چگونه پاک گرداند تو را سیر

(گلشن راز)

یا:

اندرین عصر کم‌تر است این کار	زی‌نهار ای عزیز من ز‌نهار
تا ز غولان فریب می‌نخوری	هر کسی را نه مرد ره شمری
ابلهان را نگر در این ایام	شیخ خود کرده قَلْتَبانی ^۳ خام
منکر علم و حکمت و توحید	خواه تو شیخ گیر خواه مرید
خود ندانسته هیر ^۴ من الیر باز	دَم زده از جهان عالم راز
زاندرون کبر و شرک و نخوت و جاه	به زبان لا اله الا الله
ترک کرده همه کلام و نصوص ^۴	تا بداند به عمر خویش فصوص ^۵
همه تحسین عامه‌ی نادان	کرده او را برهنه از ایمان

(سعادت‌نامه)

۱. کزباب: لایق، مستحق، سزاوار. ۲. مَقْت: نفرت داشتن، دشمن داشتن، بیزاری.

۳. قَلْتَبان: دیوث، قرمساق، بی‌غیرت.

۴. مقصود از کلام کلام الهی (قرآن) و منظور از نصوص متون معتبر دینی و احادیث نبوی است.

۵. اشارتی است به شیفتگان فصوص الحکم ابن عربی که «تَوَغَّل و تَضَلَّع» در آن را غایت عرفان می‌پنداشتند و می‌پندارند.

نه تنها صوفیان از این قماشند، که فقها و شریعتمداران نیز می‌کوشند در مال‌اندوزی و مریدپروری و منصب‌داری و کام و نام‌جویی از متصوفه عقب‌نمانند:

حیله‌های جهان به هم کردند به فقاقت ورا عَلم کردند
باز بنگر به صاحب فتوا کرده وسواس را لقب تقوا
بسته از کبر و غِلّ^۱ و بخل و شره بر تن و جان خود هزار گره
مغز و خونش همه ز خوان امیر وز رَشاşe همی کند تعفیر^۲
همه در بند ملک و اسبابند فقهاشان مخوان که اربابند
(سعادت‌نامه)

شاید به علت همین آشفته‌بازار دینی و صوفیگری بوده است که شیخ سرانجام گوشه‌ی آرام شبستر را بر محیط پررونق خانقاه‌ها و مدارس تبریز — که خالی از روی و ریا و تزویر نبود — ترجیح داده است:

مرا در دل همی آید کزین کار ببندم بر میان خویش زَنار^۳
نه زان معنی که من شهرت ندارم که دارم لیکن از آن هست عارم
شریکم چون خسیس آمد در این کار خُمولی اولی از شهرت به بسیار
(گلشن راز)

یا:

به قناعت درون کنج خُمول فارغ از منصب و منال فضول
نه مدرّس، نه قاضی و نه خطیب نه معلم، نه واعظ و نه ادیب
زه‌ره‌ی من از آن مقام رود^۴ که دلم بوی شیخی‌ای شنود
(سعادت‌نامه)

۱. غِلّ: کینه، نیرنگ، حیله و خیانت.

۲. رَشاşe: چکیده یا پاشیده شده‌ی قطرات آب و خون و بول و غیره. تعفیر: خاک‌مالی چیزی جهت تطهیر آن. مقصود این است که درحالی‌که شکم خود را از حرام‌خواری و رشوت‌ستانی و مشاهرات دیوانی و هدیه‌های امیران و حاکمان آکنده‌اند، برای فریب عامه، به زهد و تقوا تظاهر می‌کنند و از ترشح قطره‌آبی دامن برمی‌چینند.

۳. زَنار بر میان خود بستن کنایه است از کناره‌گیری و تبری از فرقه‌ای یا دسته‌ای یا کار و فعالیتی.

۴. امروز هم در زبان ترکی آذری برای اظهار نفرت از چیزی یا کسی می‌گوییم: زَه‌رم گَ‌دیر.

۹. اگرچه شبستری به تألیفات متعدد و رساله‌های مکرر خود^۱ و موشکافی و دقت در آن‌ها^۲ اشاره می‌کند، اما آنچه اکنون از آثار این عارف در دست ماست فقط مثنوی مشهور گلشن راز، دو رساله‌ی مجمل و فشرده‌ی حق‌الیقین و مرآت‌المحققین، و منظومه‌ی ناتمام سعادت‌نامه است.

در رساله‌ی حق‌الیقین اثر دیگری که «موسوم است به شاهد» (یا مشاهده) نام می‌برد در توضیح مقامات عشق و رموز شیدایی^۳ این رساله باید همان باشد که برخی از محققان و تذکره‌نویسان آن را شاهدنامه خوانده‌اند.^۴

کنز الحقایق^۵ منظومه‌ی دیگری است که به نام شبستری به طبع رسیده است، ولی چنان‌که از تذکره‌ها برمی‌آید و اهل تحقیق متذکر شده‌اند،^۶ به طور قطع سروده‌ی پهلوان محمود خوارزمی است.^۷

نکته‌ی دیگر این‌که علاوه بر آثار مذکور — که بازگوکننده‌ی معارف صوفیه‌اند — شیخ شبستر در فقه نیز تألیفاتی داشته است؛ چنان‌که در سعادت‌نامه، ضمن انتقاد از فقه‌های روزگار خود، می‌گوید:

نه ز جهل این حدیث می‌رانم	که من این فقه را نکو دانم
خوانده و کرده‌ام در آن تصنیف	و ندرین نیست حاجت تعریف

۱. ز نشر ار چه کتاب بسیار می‌ساخت / ... این مسائل، نو شتم بارها اندر رسائل. (گلشن راز)

۲. من که در نثر موی بشکافم. (سعادت‌نامه)

۳. حق‌الیقین، خاتمه‌ی باب پنجم — مجموعه‌ی آثار، ص. ۳۰۳.

۴. زرین‌کوب، جست‌وجو در تصوف ایران، ص. ۳۱۹.

۵. به کوشش محمدعلی صفیر، تهران، ۱۳۴۴.

۶. جست‌وجو در تصوف ایران، ۳۵۳.

۷. برای آگاهی بیش‌تر درباره‌ی آثار و روش کار و منابع افکار شبستری، رجوع شود به کتاب دیگر نگارنده با عنوان شیخ محمود شبستری از انتشارات طرح نو.